



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - بررسی مقدمه پنجم (اشکال اول امام خمینی - بررسی
احتمال دوم و سوم)
سال دهم
تاریخ: ۱۲/ دی/ ۱۳۹۷
مصادف با: ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۴۰
جلسه: ۵۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در اشکال به مقدمه پنجم، امام خمینی فرمودند: شرط در خطاب مهم از سه حال و احتمال خارج نیست. احتمال اول که شرط، عصیان خارجی باشد گذشت و اشکال آن نیز بیان شد و معلوم شد اگر منظور از شرط، عصیان خارجی یا چیزی مساوق آن باشد، نتیجه اش این است که اجتماع دو خطاب پیش نمی آید. هنگامی که خطاب اهم فعلی است، خطاب مهم فعلیت ندارد و هنگامی که خطاب مهم فعلی است خطاب اهم فعلیت ندارد.

احتمال دوم

شرط، تلبس به عصیان باشد. منظور از تلبس به عصیان یعنی شروع در معصیت و نافرمانی. فرقی با احتمال اول این است که در احتمال اول وقتی سخن از عصیان به میان می آید منظور این است که دیگر کار از کار بگذرد و امکان اتیان به متعلق خطاب اهم از بین برود. قهرا این امکان زمانی از بین می رود که دیگر وقت امتثال سپری شود. در احتمال دوم که شرط، تلبس به عصیان یا شروع در عصیان است، یعنی از همان زمانی که مکلف شروع به نافرمانی و ترک خطاب اهم می کند عاصی شمرده می شود، درست است که هنوز امکان اتیان به متعلق خطاب اهم به کلی از بین نرفته است ولی کم کم با گذشت زمان این امکان از آن لحظه ای که باید خطاب اهم را امتثال کند راسا منتفی می شود. اگر خطاب اهم را ترک کند، همان لحظه زمان شروع در عصیان می شود. اگر این احتمال منظور باشد دو اشکال متوجه این احتمال است:

اشکال اول

عصیان از امور مرکبه و ممتده و تدریجی نیست که بگویید: منظور از عصیان یعنی زمانی که مکلف شروع در نافرمانی می کند. عصیان یعنی مأموریه بلاعذر ترک شود. زمانی که به کلی قدرت بر امتثال مأموریه سلب شد، نتیجه اش تحقق عصیان است. وقتی مکلف با خطاب اهم مخالفت می کند، زمانی که این مخالفت به نحوی شد که دیگر قدرت امتثال از او سلب شد، آن وقت عنوان عصیان منتزع می شود. مثلاً تا زمانی که وقت نماز صبح سپری نشود شما نمی گوید که مکلف معصیت کرده است و نماز نخوانده اما وقتی مدت و زمان در نظر گرفته شده برای نماز صبح تمام شد، آن وقت می گوید که مکلف معصیت کرده و نمازش را نخواند. لذا اصل این احتمال مشکل دارد. این که شرط را تلبس به عصیان قرار دهیم، یعنی بگوییم شرط خطاب مهم و فعلیت این خطاب این است که مکلف شروع در عصیان کند و همان لحظه ای که شروع در عصیان می کند، خطاب مهم سر و کله اش پیدا می شود. این احتمال فی نفسه دچار مشکل است. زیرا عصیان حقیقتاً یک موجود و حقیقتی نیست که مرکب از اجزایی باشد که با شروع در آن بگوییم مکلف

متلبس به آن شده و در حال عصیان است. عصیان حقیقت ممتد و تدریجی نیست بلکه حقیقتی است که بعد از سلب قدرت از انسان که دیگر نمی تواند خطاب را امتثال کند انتزاع می شود.

پس اشکال اول که متوجه احتمال دوم می باشد این است که اساسا عصیان متدرج الوجود نیست تا برای آن یک ابتدا و انتها و آغاز و پایان فرض کنیم.

اشکال دوم

بر فرض که عصیان حقیقتی باشد که بتوان برای آن آغاز و پایانی تصویر کرد. اما مشکل این است که همان لحظه که طبق فرض مکلف شروع در عصیان می کند شروع در عصیان یا محقق عنوان عصیان می باشد یا نمی باشد و دیگر قسم ثالثی وجود ندارد. یعنی لحظه اول که مکلف شروع در عصیان می کند، یا شما می گوئید: با شروع در عصیان، عصیان محقق می شود، یا می گوئید: با شروع در عصیان، عصیان محقق نمی شود.

اگر بگوئید با شروع در عصیان، عصیان محقق می شود که همان احتمال اول یعنی عصیان خارجی است. در حقیقت شما با این احتمال وقتی شروع در عصیان را محقق عنوان عصیان می دانید و می گوئید همین که مکلف شروع به عصیان کرد، می توانیم بگوئیم: انه عصی در این صورت فرقی با احتمال اول نمی کند و بازگشت به همان احتمال اول می کند.

و اگر بگوئید با شروع در عصیان، عصیان محقق نمی شود، در این صورت ملحق به احتمال سوم می شود. که در بحث از احتمال سوم آن را بررسی می کنیم.

لذا قسم سومی این جا قابل تصویر نیست.

پس احتمال دوم مجموعا مبتلا به دو اشکال است

۱. عصیان یک حقیقت متدرج الوجود نیست که بگوئیم از یک زمانی شروع می شود و یک زمانی تمام می شود.

سوال:

استاد: اگر این امر برای آن دوم گریبان مکلف را بگیرد و او انجام ندهد می توانیم بگوئیم انه عصی ثانیاً.

علی ای حال مشکل اول این است که این تصویر با حقیقت عصیان سازگاری ندارد.

۲. بر فرض، این حقیقت را قبول کنیم که منظور از عصیان شروع در عصیان است، اما طبق این احتمال، این قسم دیگر یک قسم و احتمال مستقلی نیست. زیرا اگر محقق عنوان عصیان باشد، با شروع در عصیان، عصیان محقق می شود که در این صورت ملحق به احتمال اول می شود و اگر با شروع در عصیان، عصیان محقق نشود و باید صبر کنیم که ترک فعل مکلف تمام شود، بعد عنوانی را انتزاع کنیم که در این صورت ملحق به احتمال سوم می شود.

پس احتمال دوم نیز تمام نیست.

احتمال سوم

منظور از عصیان را نه عصیان خارجی بدانیم، یعنی آن کاری که مکلف در عالم واقعیت می کند و نه تلبس به عصیان و شروع در عصیان؛ هیچ کدام از این ها نباشد، بلکه عصیان یک امر انتزاعی باشد که از عصیان خارجی انتزاع می شود. یعنی خطاب مهم زمانی فعلی می شود که عصیان خارجی محقق شود و ما عنوانی را از این عصیان خارجی انتزاع کنیم.

پس طبق این احتمال شرط عبارت است از امری که از عصیان خارجی انتزاع شده است.

اگر شرط این باشد، لازمه اش طلب الجمع بین الضدین است، زیرا اگر شرط این امر انتزاعی باشد، قبل از امتثال و عصیان امر اهم نیز وجود دارد. مثلا «ازل النجاسه» خطاب اهم است، «ازل النجاسه» مطلق است و مشروط به شرطی نیست. اگر این خطاب امتثال شد یعنی کسی نجاست را پاک کرد، نمی توانیم امتثال امر اهم را فرض کنیم و بعد شرط مهم را از آن انتزاع کنیم. انتزاع شرط خطاب مهم متوقف بر این نیست که خطاب اهم امتثال شود. امر انتزاعی را می توان قبل از این که امر اهم امتثال شود انتزاع کرد. زیرا امر انتزاعی باید از فرض عصیان خطاب اهم انتزاع شود.

اگر امر انتزاعی، حتی قبل از عصیان خطاب اهم متحقق باشد، معنایش این است که همان موقع خطاب مهم نیز فعلیت دارد، زیرا خطاب مهم مشروط به این امر انتزاعی است و طبق فرض شرط را همین امر انتزاعی قرار دادیم. پس اگر این امر انتزاعی و شرط، قبل از عصیان اهم نیز موجود باشد، معنایش این است که وقتی شرط باشد، مشروط نیز می باشد که عبارت است از خطاب مهم. پس الان هم امر اهم وجود دارد و هم امر مهم و دو خطاب جمع شده اند.

امر اهم، الان می باشد، «ازل النجاسه» الان موجود است، زیرا فرض این است که نه امتثال شده و نه عصیان، فرض کنید هنوز وقت امتثال نرسیده و عصیان نیز تحقق پیدا نکرده است. این امر انتزاعی قبل از وقت امتثال اهم و قبل از عصیان اهم موجود و ما طبق فرض این امر انتزاعی را به عنوان شرط خطاب مهم قرار دادیم. اگر شرط موجود باشد، مشروطش نیز موجود خواهد بود و معنایش این است که خطاب مهم الان وجود دارد و الان باعثیت دارد و الان شارع نماز را طلب می کند، زیرا مشروط به شرطی است که شرطش الان موجود است. پس الان در حین این که خطاب اهم موجود است، خطاب مهم نیز وجود دارد. همان طوری که خطاب مهم فعلیت دارد و باعثیت دارد، خطاب اهم نیز فعلیت و باعثیت دارد، اصلا قبل از این که عصیان خارجا محقق شود این دو خطاب موجودند. و این طلب الجمع است. یعنی هم «ازل النجاسه» متعلق خودش را به عنوان امر اهم طلب می کند لذا فعلیت آن قبل از عصیان علی القاعده است و هم خطاب مهم فعلیت دارد، زیرا شرطش الان و قبل از عصیان اهم موجود است. زیرا طبق احتمال سوم شرط عبارت از امر انتزاعی است که قبل از وقت عصیان اهم متحقق است.

نتیجه این است که هم خطاب اهم موجود است و هم خطاب اهم و هر دو فعلی می باشند و صرفا این که اختلاف مرتبه و طولیت درست کنیم، طلب الجمع بین ضدین از بین نمی رود.

شاهدش نیز این است که همیشه عنوان مطیع مؤخر از امر است. یعنی اول باید امر باشد بعد بر طبق آن عمل شود تا عنوان مطیع محقق شود. حال اگر عنوان مطیع به عنوان شرط قرار داده شود، شرطی که مقدم بر امر مهم است، نتیجه اش این است که امر اهم به دو رتبه مقدم می شود بر امر مهم، پس علی رغم اختلاف به دو رتبه، طلب الجمع بین ضدین از بین نمی رود.

امام خمینی خطاب به محقق نایینی می فرمایند: به صرف اختلاف رتبه و تقدم رتبه اهم بر مهم، تضاد دفع نمی شود. این که شما عصیان را شرط برای امر مهم قرار دهید، به تنهایی از مسیر اختلاف رتبه مشکل را حل نمی کند، آن چه دفع تضاد می کند همان است که ما اشاره کردیم یعنی «اذا ثبت امر المهم سقط امر الاله»؛ همه مسئله این است، محقق نایینی این را نمی تواند درست کند. اگر می گوییم بین «ازل النجاسه» و «اقم الصلوه» جمع بین ضدین پیش نمی آید برای این است که «اذا ثبت المهم سقط الاله» آن

زمانی که مهم ثابت می شود اهم ساقط می شود و اگر اهم ساقط شد دیگر ارکان ترتب ساقط می شود. اصلا ترتب بر این پایه بود که هر دو خطاب با هم باشند و صرفا اختلاف رتبه داشته باشند.

اساس اشکال امام خمینی به محقق نایینی این است که اگر شرط امر مهم محقق نشود اصلا امر مهم موجود نیست و فعلیت ندارد. در آن موقعیت فقط امر اهم است، دون المهم. وقتی شرط خطاب مهم حاصل شد، دیگر امر اهم فعلیت ندارد، زیرا «اذا ثبت امر المهم سقط امر الاهم» و این باعث می شود که جمع بین ضدین یا طلب جمع بین ضدین پیش نیاید، نه مسئله اختلاف رتبه. لذا به نظر ایشان طبق احتمال سوم اساس مسئله ترتب با این بیان منهدم می شود.

سوال:

استاد: می گوید مکلف امر را عصیان کرده و انجام نداده است. بحث این است که «اذا عصى امر الاهم» شرط مهم محقق می شود که ما این را عنوان انتزاعی قرار می دهیم. یعنی می گوئیم وقتی مکلف خارجا عصیان می کند، عنوانی را از این انتزاع می کنیم. این جا می گوید: آن زمانی که شرط مهم تحقق پیدا می کند آیا واقعا خطاب اهم فعلیت دارد؟ خیر.

سوال:

استاد: اگر عصیان را شرط فعلیت خطاب مهم قرار دادیم یعنی چه؟ یعنی اگر شرط محقق شود، مشروط نیز محقق می شود، وقتی عصیان محقق شد، مشروط می آید. مشروط چیست؟ خطاب مهم. ثبوت امر مهم نیز مساوق با سقوط امر اهم است، همان مطلبی که در جلسه قبل بیان شد.

محقق نایینی طوری تصویر کرده است که وقتی امر مهم می آید، امر اهم ساقط نمی شود. اصل مسئله این است که محقق نایینی اصرار می کند که خطاب مهم با عصیان یا با امر انتزاعی از عصیان فعلیت پیدا می کند، ولی مع ذلک امر اهم نیز ساقط نمی شود. تمام حرف این است که معنای عصیان چیست؟ عصیان یعنی این که مکلف نسبت به امر در آن محدوده ای که باید امتثال می کرده، نکرده و دیگر این ظرفیت را از دست داده و از او سلب قدرت شده، وگرنه تا زمانی که مکلف ظرفیت عمل به این کار را داشته باشد عنوان عاصی بر او صادق نیست. مثلا چه زمانی می گوئید که مکلف نسبت به نماز صبح عصیان کرده و نماز نخواند؟ وقتی که آفتاب طلوع کند (البته این مثال برای تقریب به ذهن است نه این که این مثال واقعا برای این جا باشد) تا زمانی که امکان عمل به متعلق امر باشد، می توانیم بگوئیم: «انه عصى»؟ پس این احتمال با تحلیل حقیقت عصیان منافات دارد.

عصیان یعنی چی؟ یعنی این که شرائطی پیش آید که مکلف نتواند به آن عمل کند و امکان عمل به متعلق امر نباشد. اگر امکان به متعلق امر نبود، باز هم می توان گفت: «هذا الامر باق»؟

درست است که محقق نایینی می گوئید: «لم یسقط امر اهم» چرا «لم یسقط» این حرف بی اساسی است. هم امر اهم عصیان می شود و هم به قوت خودش باقی است؟ ولی از یک طرف شما بگویی امر اهم عصیان شده است و از یک طرف بگویی امر اهم باقی است؟

اصلا عصیان یعنی این که مکلف دیگر نتواند این امر را در ظرف خودش امتثال کند. بله ایشان فرمودند: اگر از باب تعدد مطلوب در نظر بگیریم، امر اهم فوریت داشته که مکلف به آن عمل نکرده است، ولی در آن دوم که می توانست، پس امر ساقط نشده است.

ولی گفتیم امر اهم را نسبت به همان ظرف خودش در نظر می گیریم، ما می گوئیم: «عصیان هذا الامر» که این امر یا وقت دارد یا فوریت دارد یا هر چه هست. «عصیان هذا الامر» یعنی شما به این امر در چهار چوب شرایط خودش در ظرف امتثالش، عمل نکنی. اگر این کار شود می گویند: مکلف عصیان کرد، پس عصیان زمانی است که دیگر ظرفیت امتثال امر اهم نیست. پس قهرا با عصیان امر اهم امر اهم، ساقط می شود و لذا گفته شده ثبوت امر مهم مساوق لسقوط الایهم. این اشکال اولی است که امام خمینی به محقق نایینی کرده است.

تلاش در طلب معیشت، کفاره بعضی گناهان

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «إِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا لَا يُكْفَرُهَا صَلَاةٌ وَلَا صَدَقَةٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا يُكْفَرُهَا قَالَ الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ»^۱

بعضی از گناهان، گناهانی هستند که نماز و صدقه آن ها را جبران نمی کند. بعضی از گناهان که حق الناس است، کفاره اش اداء حق الناس است و توبه بعضی از گناهان که حق الله است، استغفار است. (البته بعضی از گناهان آثار وضعی دارد که در جای خود باید بحث شود). ولی پیامبر اکرم (ص) می فرماید: قسمی از گناهان، گناهانی هستند که با نماز و صدقه از بین نمی روند و جبران و پاک نمی شوند. پس چه چیزی این گناهان را پاک می کند؟ «الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ».

همت، جدیت و تلاش در طلب معیشت برای گذراندن زندگی. همت و تلاش به طور کلی ارزشمند است، همت و تلاش در زندگی و امرار معاش ارزش زیادی دارد. روایاتی داریم که اگر کسی در این راه جانفش را از دست بدهد چه اجری برایش متصور است. اما این که همت و جدیت و تلاش در طلب معیشت کفاره بعضی از گناهان است و تا این کار انجام نشود آن گناهان پاک نمی شود مطلب عجیبی است.

البته به این معنا نیست که انسان برای امرار معاش به در و دیوار بزند. این یک امر مقدس است، رفع حوایج زندگی و امرار معاش امر مقدسی است و اگر بقصد قربت باشد از مستحباتی است که ثواب و پاداش بر آن مقرر شده است. اما این که انسان بخواهد برای امرار معاش به هر دری بزند مطلوب نیست، غرق شدن در حوایج مادی مطلوب نیست، معنای همت و جدیت و تلاش به هر در زدن و غرق شدن در آن و این که دغدغه اصلی انسان شود، نیست. انسان باید تلاش خود را کند و بقیه را به خدا بسپرد.

به هر حال این مهم است که خداوند کفاره بعضی از گناهان را این مسئله قرار داده است. نباید فکر کنیم چون مشکلات زیاد است و باید تلاش و کوشش کنیم، خدای نکرده عقاب و عذاب و سختی و گرفتاری است؛ نه، می تواند جوهی در آن تصویر شود و اساسا این جدیت و همت برای رفع حوایج نیز باعث می شود که حوایج انسان برطرف شود و هم باعث می شود که انسان کمال پیدا کند. زیرا یکی از ابواب استکمال انسانی عمل به مستحبات است که این جدیت و همت نیز از مستحبات است و کفاره ذنوب و گناهان انسان است.

خدا به ما توفیق دهد که گناه نکنیم و اگر خدای نکرده گناهی از ما سر زد قادر باشیم کفاره این گناهان را بپردازیم

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل / ج ۱۳ / ص ۱۳.